



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی شرط مشروعیت غرض در شخصیت های حقوقی

نقد و بررسی دلیل یکم؛ دلیل عقلی

اشکال سوم؛ اختصاص حکم عقل به انحصار سبب تحقق حرام در فعل شخص

اشکال سومی که بر دلیل عقلی گرفته اند این است که حکم عقل به قبح تسبیب سبب {حرام} و کمک به دیگران برای انجام معصیت در صورتی است که انجام آن معصیت متوقف بر این سببی باشد که شخص انجام می دهد و {در چنین فرضی} عقل می گوید قبیح است عبد کاری کند که معصیت خدا در خارج محقق شود. به عبارت دیگر عقل حکم می کند که زمین خالی از معصیت باشد و اگر شخص می تواند کاری کند که کسی مرتکب معصیت نشود باید این کار را انجام دهد و ترک آن قبیح است اما این در جایی است که اگر این مکلف این سبب را انجام ندهد دیگری نیز انجام ندهد؛ {زیرا} در این صورت است که معصیت توسط شخص عاصی انجام نمی شود.

به طور مثال در «بیع العنب ممن یعمله خمر» اگر شخصی انگور خود را {به خمار} نفروشد او نمی تواند خمر درست کند اما اگر موردی باشد که اگر او نفروشد دیگری می فروشد و معصیت انجام می گیرد، در این صورت قدرت بر منع از ایجاد خمر ندارد {و فرض این است که} آنچه قبیح است این است که شخص قدرت ایجاد مانع از انجام معصیت را داشته باشد و مانع نشود. {در مثال با اینکه فقط این شخص انگور دارد و می تواند با نفروختن جلوی ساختن خمر توسط خمار را بگیرد اما} با اینکه می داند که او خمر درست می کند انگور را به او بفروشد و این سبب را در اختیار او قرار دهد {قبیح و} حرام است {اما} اگر می داند که در صورتی که او نفروشد دیگرانی وجود دارند که عنب را در اختیار خمار قرار می دهند پس این شخص از منع از وقوع منکر در خارج عاجز است و وقتی عاجز باشد چرا باید فروش عنب قبیح باشد؟ قبح آن برداشته می شود.

زمانی تسبیب سبب، قبیح است که این فعل او، راه را برای انجام عمل زشت و منکر و معصیت باز کند؛ اما اگر فروختن و نفروختن او تأثیری ندارد و چه بفروشد و چه نفروشد در هر دو صورت {خمار} می تواند عنب را از جای دیگری تهیه کند و خمر را بسازد. پس چه تسبیب کند چه نکند چه او عنب را در اختیارش بگذارد چه نگذارد مصعیت واقع می شود؛ چرا باید فروش عنب حرام باشد وقتی نمی تواند جلوی معصیت را بگیرد؟

این وجهی است که به عنوان اشکالی بر {استدلال به حکم عقل به} قبح «بیع العنب ممن یعمله خمر» وارد کرده اند.

مرحوم شیخ ره در مکاسب این تشبیه را مطرح می کند: {مثل این است که} مولا امر کند که سنگ چند تنی را بلند کنید و شخص هم می داند که به تنهایی نمی تواند آن را بلند کند و برای تحقق آن لازم است ۱۰ نفر بیایند و دست

^۱ تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.



به دست هم دهند تا بتوانند آن را بلند کنند. حال اگر او بداند که دیگران همکاری نکرده و کمک نمی کنند، معنا ندارد که گفته شود بر او واجب است سنگ را بلند کند زیرا او عاجز است و اعمال قدرت او فایده ای ندارد {در نتیجه} وجوب از شخص برداشته می شود.^۱

در این بحث نیز گفته می شود: وجوب عقلی است و عقل می گوید {به خاطر حق مولویت مولا و وظیفه عبودیت عبد،} عبد باید کاری کند که منکر واقع نشود و این شخص نتواند خمر بسازد اما {با توجه به اینکه} این در اختیار عبد نیست و اگر او انگور نفروشد دیگری می فروشد؛ جلوگیری از درست کردن خمر، مانند بلند کردن آن سنگ سنگین است که اگر همه دست به دست هم دهند و نفروشند منکر و مبعوض مولا در خارج محقق نمی شود اما در صورتی که می داند اگر نفروشد، دیگری می فروشد؛ نهی او از فروختن فایده ای ندارد {زیرا} قبح عقلی فروش به خاطر عدم وقوع حرام است و او می داند که اگر اگر نفروشد دیگری می فروشد و حرام محقق می شود. نفروختن او تاثیری در منع از ایجاد منکر ندارد؛ از این رو از اینکه عاصی را از ایجاد منکر منع کند عاجز است مگر اینکه دیگران با او همکاری کنند، در نتیجه وجوب یا حرمت از شخص برداشته می شود.^۲

در بحث ما نیز اینگونه تطبیق می شود که گاهی این شخص می داند اگر این شرکت را تاسیس نکند و در اختیار افرادی که می خواهند از آن در راه منافع حرام استفاده کنند، قرار ندهد دیگری آن را تأسیس کرده و در اختیار آنها قرار می دهد در این صورت، چرا انشای این شرکت برای او حرام باشد؟ این شخص نمی تواند مانع از وقوع معصیت شود؛ در این صورت، قبح از بین می رود و عقل در اینجا چنین قبحی را درک نمی کند.

ورود این اشکال نسبت به دلیل سوم

نظیر این اشکال در دلیل سوم از ادله ای که مرحوم امام ذکر کرده اند -یعنی تمسک به ادله نهی از منکر- مطرح می شود {به این بیان که} طبق مبنای کسانی که دلیل نهی از منکر را عقلی می دانند^۳ نیز این اشکال مطرح می شود که منع دیگری از ارتکاب منکر و قبیح و انجام فعل حرام، در صورتی است که شخص بتواند و قدرت بر منع داشته باشد اما وقتی قدرت بر منع ندارد چون {به طور مثال} می داند که اگر او {مقدمات ارتکاب منکر را} در اختیارش قرار ندهد دیگری هست که در اختیارش بگذارد؛ پس قدرت بر منع از ارتکاب حرام ندارد و چون وجوب نهی از منکر مشروط به قدرت است، در نتیجه وجوب نهی از منکر ندارد زیرا اگر او نفروشد دیگری می فروشد و خمار خمر را می سازد.

^۱ رک: کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث) ۱: ۱۴۲-۱۴۳

^۲ در محل بحث که دلیل عقلی است قبح عقلی نسبت به فروش انگور از شخص برداشته می شود، {زیرا} چه بفروشد چه نفروشد حرام در خارج محقق می شود و دیگران می فروشند تنها تفاوتی که دارد این است که اگر او نفروشد سود نمی برد و دیگری که می فروشد سود می برد اما نسبت به منع از انجام منکر دخلی ندارد.

^۳ برخی نسبت به نهی از منکر گفته اند که دلیل آن دلیل عقل است و دلیل شرعی مولوی بر وجوب نهی از منکر نداریم و ادله ای که وارد شده ارشاد به حکم عقل است و {در مقابل} برخی قائل هستند که دلیل شرعی مولوی برای نهی از منکر وجود دارد.



اشکال؛ انحلال حکم عقل به حرمت تسبیب حرام به عدد اسباب آن

ممکن است گفته شود میان دلیل اول و دلیل سوم تفاوت وجود دارد و اشکال در صورتی وارد می شود که دلیل حرمت، ادله نهی از منکر باشد نه دلیل عقلی. زیرا در اینجا که به دلیل عقل استدلال می شود، عقل تسبیب برای حرام را قبیح می داند و این عنوان متعلق حرمت قرار گرفته است و چون انحلالی است؛ حرمت آن نیز انحلالی است. {در مثال بیع العنب،} سبب حرام این است که انگور در اختیار خمار قرار بگیرد و این به عدد مکلفینی که در عالم می توانند انگور را در اختیار او قرار دهند و به عدد اسبابی که می خواهد در اختیار آن شخص قرار بگیرد منحل می شود.

در بحث شخصیت حقوقی نیز شرکتی که می خواهد تاسیس شود و در اختیار شخص عاصی قرار بگیرد به عدد مکلفینی که می توانند این شرکت را ایجاد کرده و در اختیار او قرار دهند منحل می شود. از این رو بر هر کدام حرام است. حرمت های متعددی است که به عدد اسباب متعدد می شود و عقل نیز تسبیب به حرام را {قبیح و} حرام دانسته است. در حالیکه در ادله نهی از منکر آنچه گفته می شود وجوب دفع منکر است که این انحلالی نیست. دفع منکر به این است که همه متحد شده و به او نفروشد و این بیش از یک مصداق ندارد؛ زیرا یک منکر است که دفع آن متعلق وجوب است و آن مصداق این است که همه متحد شوند و سبب را در اختیار شخص عاصی قرار ندهند. در جایی که {وقوع} منکر متوقف بر این است که یکی از آنها وسیله {تحقق آن} را در اختیار او قرار دهد؛ دفع آن به این است که همه متحد شوند و وسیله را در اختیار او قرار ندهند. شبیه همان رفع الحجر است که اگر گفته شود بلند کردن سنگ سنگین واجب است، بلند کردن آن به همکاری همه و متحد شدن آنها است و عدم رفع آن به این است که یکی از آنها همکاری نکند که در این صورت با واجب مخالفت شده و معصیت محقق شده است و به همین دلیل از دیگران ساقط است که اعمال قدرت کنند؛ زیرا {اعمال قدرت یک فرد به تنهایی} وجهی ندارد. {این تکلیف} یک مصداق بیشتر ندارد و آن مصداق متوقف بر همکاری همه با هم است اگر یک نفر تخلف کند دفع المنکر محقق نمی شود و «رفع الحجر الثقیل» صورت نمی گیرد؛ یعنی بقیه از رفع ثقیل یا دفع منکر عاجز می شوند.

اما حرمت تسبیب به حرام و ایجاد سبب آن مصادیق زیادی دارد، هر شخصی می تواند ایجاد سبب کند و متعلق قبح، ایجاد سبب حرام است. این انحلالی است و هر کسی که می تواند این موضوع را انجام دهد یک وظیفه ای دارد. درست است کسی که به صدد انجام حرام است به یکی از اسباب احتیاج دارد اما خود موضوع و مصبّ حرام، تسبیب به حرام است و تسبیب به حرام مصادیق زیادی دارد، اگر یک مصداق تخلف کند ربطی به مصادیق دیگر ندارد {از این رو اگر شخصی می داند که دیگری تسبیب به حرام می کند، این رافع مسئولیت او نسبت به تسبیب حرام نیست؛ بنابراین میان محل بحث که حرمت و قبح عقلی به تسبیب حرام تعلق پیدا کرده است و جایی که وجوب به دفع منکر تعلق پیدا کرده است و یا به رفع حجر ثقیل تعلق پیدا کرده است تفاوت وجود دارد و تشبیه به رفع حجر در دفع منکر می آید؛ اما در محل بحث نمی آید.



پاسخ؛ وحدت ملاک عقل در دو مسئله و عدم صحت فرق گذاری

ممکن است کسی این مطلب را مطرح کند اما ظاهراً این جواب {از اشکال سوم} صحیح نیست؛ زیرا در محل بحث نیز {حکم عقل} به صورت مستقیم، به قبح تسبیب {حرام} تعلق پیدا نکرده است؛ نکته و ملاک حرمت در اینجا و حرمت در باب نهی از منکر - اگر نهی از منکر را عقلی بدانیم -، یکی است؛ اینگونه نیست که عقل دو قبح احساس کند که اگر شخص انگور خود را به این فرد فروخت دو عمل قبیح انجام داده باشد. یکی اینکه تسبیب به حرام کرده است و دیگری اینکه منع از منکر و حرام نکرده است. بالوجدان دو قبح احساس نمی شود در هر دو مورد نکته عقلی این است که عقل می گوید با ملاحظه اینکه عبد مولا هستی مقتضای عبودیت تو و مولویت مولا این است که کاری نکنی که مبعوض مولا در خارج محقق شود و یا به عبارت دقیق تر {مقتضای عبودیت تو} این است که همیشه سعی کنی که مبعوض مولا در خارج محقق نشود. این نیز مشروط به قدرت است در صورتی که می تواند کاری کند که در خارج مبعوض مولا محقق نشود، آن کار را انجام دهد و در جایی که می داند که چه این عنب را بفروشد و چه نفروشد مبعوض مولا محقق می شود و قدرت بر جلوگیری از تحقق مبعوض مولا را ندارد در این صورت از وجوب دفع مبعوض مولا عاجز است و {این تکلیف} از او برداشته می شود، این گونه نیست که عقل دو حکم داشته باشد یکی اینکه قبح تسبیب باشد و دیگری قبح ترک دفع مبعوض مولا باشد؛ بلکه ملاک هر دو یکی است، اینکه عبد تا می تواند کاری کند که مبعوض مولا در خارج محقق نشود، و وقتی می داند که چه بخواهد و چه نخواهد مبعوض او محقق می شود پس عاجز است و از گردن او ساقط است.

بنابراین این جواب از این اشکال که میان دو مسئله فرق گذاشته شود ظاهراً صحیح نیست و هر دو مسئله نهی از منکر و تسبیب به حرام شبیه رفع الحجر الثقیل است وقتی می داند که دیگران همکاری نمی کنند بر او واجب نیست. با توجه به اینکه عقل بی دلیل چیزی را حرام نمی کند بلکه بر اساس نکته ای است؛ باید دید نکته ای که {بر اساس آن} عقل در اینجا قبح را درک می کند چیست؟ اگر نکته قبح عقلی همین مقدار باشد که نباید معصیت خدا در خارج محقق شود، وقتی نمی تواند مانع تحقق قبیح و معصیت در خارج شود، فرقی میان اینکه این شخص سبب آن شود و یا دیگری شود، نیست این نکته انحلالی نیست.

بله اگر نکته به نوعی تصویر شود که به صورت انحلالی باشد {تفاوت خواهد کرد} مثل اینکه گفته شود که تسبیب برای ساختن خمر حرام است این تسبیب انحلالی است و به عدد اسباب، حرمت شکل می گیرد اما این مسئله انحلالی نیست. {بله} اگر به طور مثال حرمت قتل در نظر گرفته شود، اینگونه نیست که {گفته شود صرفاً} این قتل نباید در خارج محقق شود {بلکه} این انحلالی است بر من بر شما {و بر هر شخص دیگری} حرام است، برای تحقق قتل راه های مختلفی وجود دارد و نمی توان گفت حالا که قرار است آن ظالم این شخص را بکشد فرقی نمی کند که قتل توسط من صورت بگیرد یا او پس من متصدی می شوم. اینکه دیگری انجام می دهد مبرر انجام قتل نمی شود. این حرمت انحلالی بوده و بر همه مکلفین منحل می شود که قاتل نباشند.

در قتل مثل این است که گفته شود: «یحرم التسبیب الی القتل» و به اندازه سبب هایی که ممکن است قتل را انجام دهند حرام شکل می گیرد و هر کدام از اشخاص که می توانند سبب قتل باشند یک حرمت دارند.



بررسی پاسخ های امام خمینی ره به اشکال انحلال در ادله نهی از منکر

مرحوم امام ره به شکل دیگری از این اشکال پاسخ داده اند که در حقیقت دو پاسخ است که یکی نقضی و دیگری حلی است.

پاسخ نقضی امام خمینی ره

پاسخ نقضی ایشان این است که {مسئله مورد بحث} مانند سرقت است^۱ اگر مولا به عبید خود بگوید که از ورود سارق به خانه ممانعت کنید، و منع سارق، متوقف بر این باشد که درب {های خانه} بسته بماند و کسی درب را باز نکند؛ اگر یکی از عبید اینگونه فکر کند که می دانم فلان عبد دیگر، درب را باز می کند، آیا از او پذیرفته می شود که بگوید فرقی نمی کند که من درب را بازکنم یا نکم زیرا من قدرت بر منع سارق ندارم؟ این نظیر مسئله قتل است که گفته می شود قتل فلانی حرام است و من می دانم که فلان ظالم او را می کشد فرقی ندارد که من بکشم یا نکشم، آیا مبرر می شود که من او را بکشم؟

«فلو أمر المولى عبیده بدفع السارق عن سرقة ماله و كان متوقفاً على بقاء الباب مسدوداً، يجب على كلّ منهم دفعه بحفظ سدّ الباب، فلو علم بعضهم أنّ بعض العبيد يريد فتح الباب و تمكين السارق، لا يوجب ذلك البناء و العلم بفتحه على أيّ حال أن يكون معذوراً في فتح الباب و تمكين السارق، فلو فتحه كان الفاتح عاصياً لا الباني على الفتح، و هذا بوجه نظير أن يتعدّر قاتل مظلوم محقون الدم بأنه صار مقتولاً على أيّ تقدير، فلو لم أقتله قتله غيري»^۲

اشکال؛ اختصاص انحلال به برخی از مصادیق منع از منکر

جواب این نقض همان مطلبی است که در مثال قتل بیان شد که حرمت قتل انحلالی است و حرمت آن به معنای حرمت تسبیب قتل است و هر شخصی {که} می تواند سبب قتل باشد {بر او حرام است} در مثال سرقت نیز {به این معنا است که} گفته است تسبیب به بازکردن در حرام است و موضوع آن که هر کسی می تواند سبب بازکردن در شود، انحلالی است؛ در نتیجه حرمت نیز منحل می شود. اما اگر فرض شود که واجب یا حرام انحلالی نباشد فقط یک مصداق داشته باشد و آن مصداق متوقف بر تعاون همه با هم باشد، یک نفر هم نباید تخلف کند. شبیه مثال «رفع الثقیل» - که یک مصداق بیشتر ندارد و آن مصداق متوقف بر سبب واحد است-، در اینجا نیز اگر گفته شود آنچه واجب است عدم تحقق حرام در خارج است نه اینکه این شخص سبب حرام نشود تا اسباب متعددی داشته باشد؛ موضوع حرمت این است که آن حرام و آن سرقت در خارج محقق نشود و این متوقف بر این است که همه درب را باز نکنند.

^۱ مثال سرقت در کلام ایشان شبیه به مثال قتلی است که بیان شد.

^۲ المكاسب المحرمة للإمام الخميني ۱: ۲۰۷.



{بنابراین} باید ملاحظه کرد که امر و نهی به چه چیزی تعلق پیدا کرده است اگر چنانچه پذیرفته شود که قبح عقلی به این تعلق پیدا کرده که تخیر در خارج محقق نشود، با توجه به اینکه شخص قدرت بر این ندارد که جلوی آن را بگیرد {تکلیف} از او رفع می شود.

پاسخ حلی امام خمینی ره

جواب حلی این است که بر فرض، عقل به وجوب دفع منکر و وجوب دفع مبعوض مولا حکم کند که عبد باید کاری کند که مبعوض مولا در خارج واقع نشود انحلالی نیست و یک مصداق بیشتر ندارد -اینکه همه همکاری کرده و مقدمات حرام را در اختیار خمار قرار ندهد- اما وقتی گفته می شود که دفع حرام واجب است نقیض دفع حرام یا به تعبیر اصولی آن، ضد عام^۱ آن، ترک دفع حرام است و {با توجه به اینکه} امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام آن است^۲، ترک دفع حرام، حرام است. همانطور که وقتی نماز واجب است ترک نماز حرام است و وقتی روزه واجب است ترک آن حرام است -چه حرمت به معنای حرمت عقلی باشد چه به معنای شرعی باشد امر به شیء مقتضی نهی از ضد {عام} آن است- پس اگر امر به دفع الحرام تعلق پیدا کرد به این معنا است که نهی، به ترک دفع الحرام تعلق پیدا کرده است. درست است که «دفع الحرام» بیش از یک مصداق ندارد اما ترک دفع حرام مصادیق زیادی دارد و به عدد مکلفین، ترک دفع الحرام منحل می شود، {از این رو} ترک دفع الحرام بر این شخص واجب است و بر دیگری هم چنین است و هر کدام از اینها ترک دفع حرام بر او به صورت مستقل حرام است، کاری به دیگری ندارد که ترک دفع حرام نمی کند بر هر شخص به صورت مستقل ترک «دفع الحرام» حرام است.

پس اگر مصداق خود دفع حرام فقط جایی است که همه متفق بر عدم تسبیب به حرام شوند تا حرام دفع شود؛ حرمت ترک دفع یعنی بر هر شخصی حرام است که انگور را در اختیار او قرار دهد؛ زیرا هر کدام ترک دفع الحرام است و موجب می شود که او مرتکب حرام شود و منع از حرام نشده باشد.

{به عبارت دیگر} هر کدام از اینها حرمت ترک دفع الحرامی به گردن اوست و این حرمت های مختلفی است و صرف اینکه یکی می خواهد نسبت به این حرمت ترک دفع الحرام عصیان کند سبب نمی شود که بر شخص دیگر ترک دفع الحرام جایز شود. هر کدام یک حرمتی دارد؛ زیرا امر به شیء مقتضی نهی از ضد {عام} آن است -یا عقلا یا شرعا اگر شرعا هم نباشد حداقل عقلا مقتضی نهی از ضد عام است که منظور نقیض آن است-. از این رو حداقل به خاطر قبح عقلی آن، عقاب دارد. اگر امر به نماز کرد و نماز نخواند به این خاطر که ترک واجب کرده است عقاب دارد. در اینجا نیز منع حرام واجب است و اگر آن را ترک کند یعنی انگور را در اختیار او قرار دهد، حرامی را مرتکب شده است و مستحق عقاب است. این جواب حلی است که مرحوم امام ره داده اند. این جواب قابل مناقشه است که در جلسه آینده بررسی می شود.

^۱ {در اصول} ضد عام را به معنای تقیض می دانند در مقابل ضد خاص.

^۲ اگر از نظر شرع مقتضی نهی نباشد لا اقل در نظر عقل چنین است.